



11 و اما مریم، بیرون، نزدیک مقبره ایستاده بود و می‌گریست. او گریان خم شد تا به درون مقبره بنگرد. 12 آنگاه دو فرشته را دید که جامه‌های سفید بر تن داشتند و آنجا که پیکر عیسی نهاده شده بود، یکی در جای سر و دیگری در جای پاهای او نشسته بودند. 13 آنها به او گفتند: «ای زن، چرا گریانی؟» او پاسخ داد: «سرورم را برده‌اند و نمی‌دانم کجا گذاشته‌اند» 14. چون این را گفت، برگشت و عیسی را آنجا ایستاده دید، اما شناخت. 15 عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریانی؟ که را می‌جویی؟» مریم به گمان اینکه باغبان است، گفت: «سرورم، اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم و او را برگیرم.» ۱۶ عیسی صدا زد: «مریم!» مریم روی به جانب او گرداند و به زبان عبرانیان گفت: «زبونی!» (یعنی استاد). 17 عیسی به او گفت: «بر من میاویز، زیرا هنوز نزد پدر صعود نکرده‌ام. بلکه نزد برادرانم برو و به آنها بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما صعود می‌کنم.» 18 مریم مجدلیه رفت و شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیده‌ام!» و آنچه به او گفته بود، بدیشان بازگفت.

وقتی که مریم مجدلیه پیش قبر عیسی ایستاد، دقیقاً ۶۰ ثانیه وقت داشت تا آنچه اتفاق افتاده بود را درک کند و آن ایمانی را باور کند که نسل‌ها بعد از او بیان می‌کردند: «عیسی رستاخیز کرده است!» در واقع رستاخیز کرده است. «و با این حال ما هنوز در حال یادگیری آن ایمان هستیم: معنی زنده بودن عیسی چیست؟ اول از همه باید بپرسیم: مریم مجدلیه که اولین بار کلمه «ربونی» را گفت چه کسی بود؟ مریم می‌دانست که شرارت به چه معناست. او برای سال‌های بسیار از طریق ۷ روح شریر سرکوب شده بود. سپس با عیسی ملاقات کرد. عیسی به او نشان داد آزادی به چه معنی است. او واقعاً از طریق عیسی آزاد شد. به همین دلیل است که او واقعاً شاگرد عیسی بود. او سخنان عیسی را اغلب با لذت می‌شنید. اما در عید پاک همه چیز خراب شده بود. او به سمت قبر می‌رفت و غمگین بود. یک بار عیسی به طرز چشمگیری گفت که خدای ما خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است. این جمله او را کمی آرام کرد. او فکر کرد که عیسی اکنون باید پیش این خدای زنده باشد. این فکر یک تسلی برای او بود. اما اگر هیچ کدام از گفته‌های عیسی درست نبود چه اتفاقی می‌افتاد؟ به صلیب کشیده شدن وحشتناک عیسی را به یاد داشت. جمعه خوب عمیقاً در ذهن او نقش بسته بود. حتی وقتی که از بدترین کابوس‌ها رها شده بود رویدادی مانند به صلیب کشیده شدن عیسی را تصور نکرده بود. او هرگز فکر نمی‌کرد که عیسی به این مرگ وحشتناک بمیرد. نفرت مردم به ویژه در یاد او بود. نفرت مردم قلبش را شکسته بود. به این اعدام بی‌رحمانه فکر می‌کرد اما همچنین به درماندگی خداوند عیسی، که ایلعازر را با قدرت عظیم از مردگان زنده کرد بایستی خودش مرگ را می‌چشید. او دیگر نمی‌توانست همه این کارها را انجام دهد. روغن‌های معطری که مریم به گور آورده بود به سختی می‌توانست زخم‌های عمیق قلب را آرام کند. و بدتر از آن نمی‌توانست زخم‌های پیکر عیسی محبوبش را التیام بخشد. نفس عمیقی کشید و هق هق دلخراشی از دهانش بیرون رفت... وقتی چشمانش را باز کرد شوکه شد. سنگ جلوی قبر کنار رفته بود! او فکر کرد: «دولت تا این حد پیش رفته است؟ آه، شرارت بشر مرز نمی‌شناسد!» آنها پیکر اربابش را دزدیده بودند. او روی سنگی کنار قبر نشست و به شدت گریه کرد. همین وضعیت پس زمینه رستاخیز عیسی بود و هنوز است. رستاخیز در قبرستان اتفاق افتاده بود. قبرستان جای ناامیدی و جای خداحافظی است. همچنین محل تردید است. مریم از خودش پرسید: «با جنازه چه کردند؟ آیا دزدیده شده است؟» ظلم انسان واقعاً حد و مرزی نمی‌شناسد. حتی در هنگام مرگ نیز خداوند را در آرامش رها نمی‌کنند.

تا به امروز، عید پاک و رستاخیز عیسی در پس زمینه ای از غم و اندوه، ناامیدی و تردید اتفاق می‌افتد. در واقع چه اتفاقی در آنجا افتاد؟ و چرا قبر عیسی خالی است؟ مردم برای قرن‌ها تلاش‌هایی برای توضیح قبر خالی انجام داده‌اند، شبیه تردید مریم. و آنها با این سوال روبرو بوده‌اند که «عیسی واقعاً از مردگان برخاست یا نه.» نویسنده برتهولد برشت گفت نه. او نیز مانند مریم به یک دسیسه انسانی در پس زمینه مشکوک بود. مفسر رودولف بولمن توضیح بسیار پیچیده‌تری داشت و گفت که عیسی به طور فیزیکی از مردگان برخاسته، اما از طریق سخنانش دوباره زنده شده است. اما چه اتفاقی باید بیفتد تا غم و ناامیدی واقعاً به شادی عید پاک و ایمان به رستاخیز تبدیل شود؟ ما باید به مریم مجدلیه برگردیم. در حالی که هق هق می‌کرد سخت گرفتار بی‌ایمانی و شک بود و کنار قبر نشست. غم و اندوه قلبش را شکسته بود و شرارت مردم پاهایش را سست کرده بود. و در این حال پیش از همه فرشته‌ها آمدند... سپس خود خداوند. در ابتدا مریم نتوانست تشخیص دهد که این عیسی بود، زیرا او به روشنی به یک باغبان مبدل شده بود. با وجود این که بسیار به خداوند نزدیک بود، هنوز دور بود. تنها زمانی که خداوند مستقیماً او را مورد خطاب قرار داد، چشمانش باز شدند... «مریم!». «ربونی!» وقتی با او صحبت کرد، چشمانش باز شدند. در ۶۰ ثانیه همه چیز برای او آشکار شد. سخنان عیسی که بارها و بارها اعلام کرده بود: «من باید اعدام شوم و بعد از سه روز دوباره بر خواهم خاست.» یاد او بود. همه اینها برای او رمز و راز بودند. اما در آن ۶۰ ثانیه، وقتی عیسی گفت «مریم!»، مه از پیش چشمانش کنار رفت. مریم عیسی را دید و ایمان آورد. ایمان آورد که عیسی زنده است همانطور که او را می‌شناخت! برای مریم مجدلیه در این روز رستاخیز عیسی گویی ارواح شیطانی برای بار دوم او را ترک کردند. یک بار دیگر به خداوند نزدیک شد و بدون هیچ شکی این را می‌دانست که همه چیز خوب خواهد شد!

ما می‌توانیم این الگوی مشابه را بارها و بارها در داستان‌های مختلف عید پاک تشخیص دهیم. اول غم و ناامیدی و سپس خود خداوند دهان خود را باز می‌کند و با مردم صحبت می‌کند. تنها در این صورت است که گورستان، غم و اندوه و بی‌ایمانی به ایمان زنده عید پاک تبدیل می‌شود. این همان چیزی است که برای شاگردان امائوس اتفاق افتاد، این همان چیزی است که برای توماس رخ داد وقتی که خداوند شخصاً او را به آغوش خود برد. این همان چیزی است که برای پطرس اتفاق افتاد وقتی که خداوند مستقیماً سه بار با او صحبت کرد. «دوستم داری؟» یا پولس که خداوند او را خطاب کرد و به او گفت: «شائول، شائول، چرا مرا آزار می‌دهی؟»

نگاهی به اکنون: پروانه از لایبزیگ امروز عید پاک را جشن می گیرد. از اولین خاطراتش می داند که مسیحیان عید پاک را با خرگوش های شکلاتی و تخم مرغ های عید پاک جشن می گیرند. این چیزها را در تلویزیون دیده بود. و در عید پاک ۲۰۲۵، پروانه امروز در لایبزیگ همه اینها را می بیند همانطور که این چیزها را از کودکی در تلویزیون می دید. تخم مرغ های عید پاک و خرگوش های عید پاک نه تنها دیدنی هستند، بلکه واقعاً هم خوشمزه اند. بسیاری از چیزهای خوشمزه دیگر در شهر و همه جا وجود دارند. از یک طرف پروانه خوشحال بود چون این جشن تقریباً شبیه کریسمس است و از طرف دیگر چهره های شاد تاثیری بر پروانه نداشت. او در غم و اندوه عمیق فرو رفته بود. او مجبور شده بود در تاریکی به آلمان فرار کند. و حالا همه از آن فرار خبر داشتند. پس راه برگشتی وجود نداشت... بعد خبر وحشتناک از خانه عمویش آمد. او دستگیر شده و برای هفته ها ناپدید شده بود و بعد اولین گزارش های وحشتناک از مرگ او در زندان آمد... حال خانواده او چگونه زندگی خواهد کرد؟ آیا او هرگز پسرعموهای کوچک خود را دوباره خواهد دید؟ و چه کسی تشییع جنازه را بر عهده خواهد گرفت؟ با این ترس ها او در آغوش یکی از دوستانش دراز کشیده بود و گریه می کرد. دوست پروانه، سالیئا، پیشنهاد داد: «بیا فردا برویم به کلیسا!» پروانه فکر کرد که این چیز خوبی است. پروانه می دانست که عید پاک باید فراتر از خرگوش شکلاتی باشد. فکر کرد. «شاید در مورد بهار است. و فکر کرد در باره ی طبیعت است که تازه در حال بیدار شدن است... مثل عید نوروز ایرانی: و فکر کرد: «خب من به آسایش و چیزی زیبا نیاز دارم.». در کلیسا، کشیش همیشه و دوباره و دوباره این کلمه «بیدار شو!» را بیان می کرد: برخاستن از زمستان، برخاستن از بحران ازدواج، برخاستن از افسردگی، برخاستن از بحران مالی، برخاستن پس از آزار و اذیت شدن توسط دیگران... پروانه نمی توانست بفهمد یا درک کند که چرا باید بعد از این همه چیز بلند شد. و اصلاً نمی دانست چرا مهم است که فرد این کار را انجام دهد وقتی چیز بدی اتفاق افتاده است.

اما بعد کشیش این جمله را بیان کرد که بر او تاثیر گذاشت. کشیش با صدای بلند و جدی گفت: «او رستخیز کرده است!» و جامعه بلافاصله پاسخ داد. «او واقعاً رستخیز کرده است!» پروانه عیسی را در مقابل محراب دید. هنوز بر صلیب آویزان بود... فکر کرد: هر که اینطور کشته شود، واقعاً مرده است. قیامت تنها وقتی می تواند اتفاق بیفتد که کسی واقعاً و کاملاً مرده باشد. پروانه واقعاً شگفت زده شد که این عیسی که به صلیب کشیده شده بود اکنون زنده است. پروانه برای مدت طولانی از این کلمه شگفت زده شد. او همچنین دید که دوستش اشک می ریزد.

... «چرا گریه می کنی سالیئا؟».... پروانه می خواست بداند: «چون من تازه معنی عید پاک را درک کرده ام.» سالیئا در پاسخ گفت. پروانه و مریم مجدلیه و سالیئا چه وجه اشتراکی دارند؟ این که: آنها عید پاک را تنها در آن زمان جشن می گیرند که خداوند مستقیم با آنها صحبت کرده باشد: مریم، سالیئا پروانه و هر نامی که باشد... عید پاک را تنها زمانی می توان جشن گرفت که همه تردیدهای بشری، تلاش برای توضیح و حتی اندوه کنار گذاشته شود و خود خداوند از طریق کلام و روح خود با ما صحبت کند. و حالا سوال این است که در هنگام اولین عید پاک چه اتفاقی افتاده بود. مریم در ابتدا غرق در شادی شد. او فکر می کرد همه چیز مثل همیشه خواهد بود، با عیسی سر میز می نشست و صحبت های او را می شنید. می خواست اربابش را در آغوش بگیرد. اما او اجازه نداد... او باید یاد می گرفت که ارتباط با عیسی دیگرگونه خواهد بود. عیسی در جسم از مردگان برخاست. بدنش که بر روی صلیب شکنجه شده بود و در قبر گذاشته شده بود، اکنون به عنوان یک فرد رستخیز شده در برابر او ایستاده بود... اما ارتباط نهایی با خداوند ما فقط در بهشت خواهد بود... تا آن زمان، ایمان به عیسی ما را با او مرتبط می کند. و آن ایمان از تاثیر کلام او است.

عیسی به توماس گفته بود خوشا به حال کسانی که با وجود آن که من را نمی بینند باور می کنند. بله، این بیش از ۲۰۰۰ سال بعد هنوز تغییر نکرده است. قدرت مرگ هنوز هم شدید است. و در همه ما نفوذ می کند. مریم و پروانه و سالیئا همگی با این مرگ نیرومند می جنگند. و همه ما اسلحه های بیبوده ای در دست داریم. مریم با روغنش... پروانه با تخم مرغ عید پاک. البته این چیزها نمی توانند در برابر مرگ کاری انجام دهند. در چنین شرایطی مرگ پیروز خواهد شد. اوست که سال به سال به ما نزدیک تر می شود. اوست که حرف آخر را می زند.... بله، اگر پس از آن، هیچ کلمه ای باقی نمی ماند... تنها می توان عمیقاً احساس کرد به درون خود و در غم و اندوه فرو برویم... هر چه بیشتر در چنین حالتی بیفتیم، بیشتر در غم و اندوه فرو می رویم. گناه خودمان، ضعف خودمان، مرگ خودمان همینطور هستند.

اما مریم در طی ۶۰ ثانیه معنی عید پاک را فهمید. در هنگامی که عیسی او را صدا زد: «مریم!» مریم توانست کاری را انجام دهد که نسل های مسیحی پس از ۲۰۰۰ سال نتوانستند انجام دهند. توانست در ۶۰ ثانیه بفهمد، زیرا خود خداوند آن را از طریق کلام خودش تعیین کرده بود.

زیرا خداوند خود مرز بین مرگ و زندگی را تعیین کرده است. خداوند هنوز صدا می زند و هر فرد را شخصاً صدا می زند: «مریم! بله، مریم این تو هستی که می خواهم! من از مرگ تو را صدا می زنم، فقط تو!» فقط یک کلمه از پروردگارمان برای برداشتن مه اندوه کافی است. مریم آن را فهمیده بود. آن واقعاً پروردگار است او برخاسته است، همانطور که پیش بینی شده بود. این یک کلمه اساس ایمان و رسالت مریم بود. در ادامه عیسی فرمود: «برو به برادرانم بگو!» و در ادامه گفت: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما صعود می کنم.» بله عیسی نزد پدر می رود که همین پدر ماست... از این به بعد عیسی و ما همین پدر را داریم. عیسی از بهشت با پدر در ارتباط است و در عین حال نزد ما به عنوان برادر است. همین واقعیت معنی عید پاک است. آمین.